



<http://www.arianafghanistan.com>



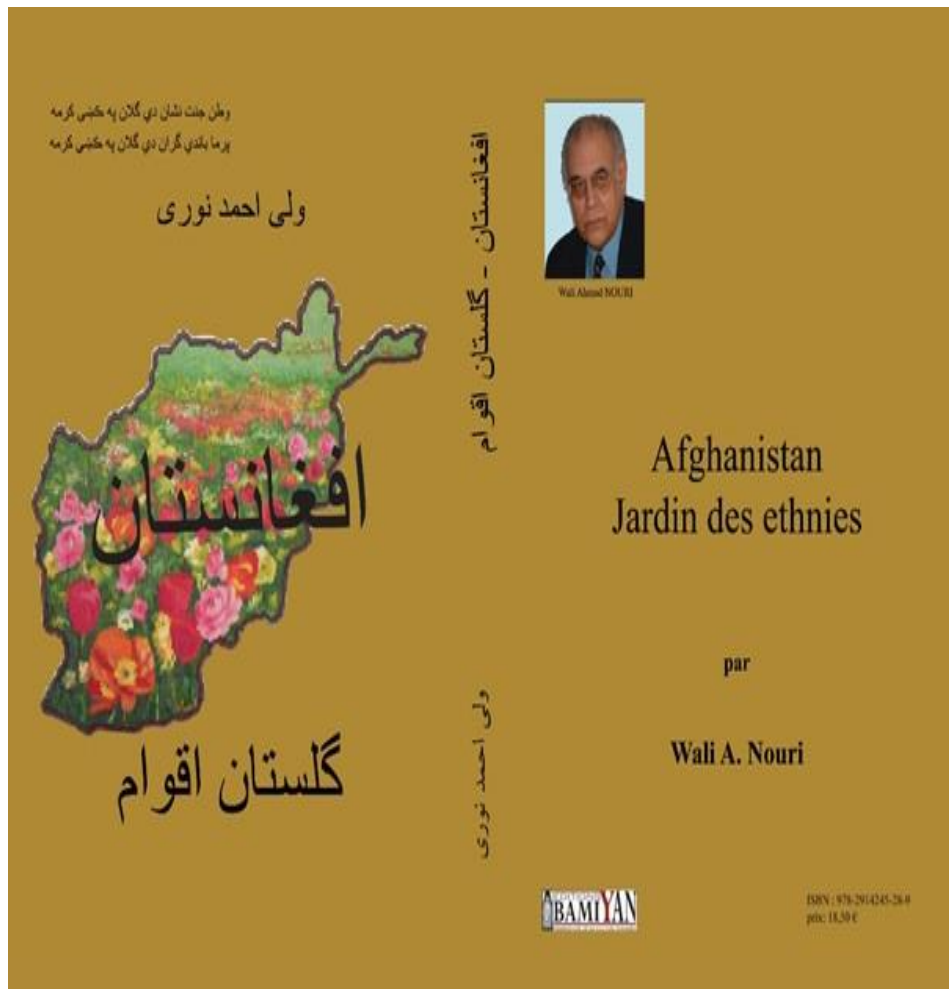
۲۰۱۹/۰۱/۱۰

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت چهل و ششم

بخش اول



افغانستان گلستان اقوام

۲۰۱۹/۰۱/۱۰



قسمت چهل و ششم
بخش اول

ورود لغات بی مورد و ناباب در زبان دری

از

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین، ۱۹ نومبر ۲۰۰۵

در شماره ۶۷۰ امید جناب محمد قوی کوشان مضمون "هوشدار به اغواگران" را نوشتند و در صفحه ۱۵ شماره ۶۷۱ در ستون پژوهاها، نوشته ای از خانم شاذیه گردیزی که به گمان غالب اسمیست مستعار قد برافراخت، که معنون بود به "پاسخی به شایعه افغانان". از فحوای هر دو نوشته بر می آید، که هر دو روی یک منظور و در پاسخ به پروگرام تلویزیونی (رادیویی) آقای داکتر میر عبدالرحیم عزیز و مصاحبه ایشان با خانم ملالی نظام، نوشته شده. من که هزاران فرسنگ از امریکا فاصله دارم، نه امکان شنیدن و دیدن پروگرام های رادیویی و تلویزیونی افغانان آن دیار را دارم و نه چنین امری از نگاه قلت وقت برایم مقدور است. حسن غمکش هم نیستم، که در ماتم همه موی گنم و مویه گنم. با این حال و با وجودی که فرصت سر خاریدن هم برایم میسر نیست و شش روز در هفته کله و نگ کار و بار و وظیفه میباشم، بعضاً شیر غلتي زده قلم را روی کاغذ میدوانم و نظر خود را میگویم.

چنانکه گفتم، پروگرام رادیویی جناب رحیم عزیز را نشنیده ام، تا خود قضاوت کنم، که آن عزیز براه صواب روان است یا خدا ناکرده براه خطا. با آن هم پاسخ های ناقدان نامبرده در امید، تا حدی مرا در جریان قرار میدهد. فکر کنم که بسا کسان راضی نیستند، که در عوض کلمات فارسی دری خود، به استعمال لغات خاص فارسی ایران، بپردازیم. جناب رحیم عزیز و خانم ملالی جان نظام، گویا در صدر این دسته قرار گرفته اند و یا لااقل وانمود میشود، که این دو عزیز چنین مفکوره ای را تبلیغ می کنند و دامن میزنند. در جانب مقابل کسانی قرار دارند، که میخواهند کلمات فارسی را از هر کجائی که برخاسته و در هر جائی که رایج باشند، در فارسی دری افغانستان و در فارسی دری معیاری ما، استعمال نموده بتوانیم. آقای کوشان و خانم شاذیه جان، بنمایندگی ازین گروه وارد میدان شده اند. بشکل معترضه باید تذکر دهم که زبان تحصیل کردگان پایتخت هر مملکت را بعضاً

بحیث زبان معیاری یا زبان standard همان کشور میدانند، چنانکه فارسی تهران را فارسی معیاری ایران می‌شمارند. دلیلش هم اینست که در پایتخت هر کشوری، تمام اقشار و طبقات، از هر گوشه و کنار آن مملکت تبلور می‌کند. یعنی در پایتخت و تنها در پایتخت است، که کشوری از نگاههای مختلف اندماج می‌یابد. ازینرو حضرت کابل را به صراحت میتوان «افغانستان مُندَمَج» شمرد و اگر زبان دری تعلیم یافتگان این شهر ارجمند را زبان معیار برای دری افغانستان بدانیم، بخطا نرفته ایم. با تأسف باید گفته شود، که دنیا حُکم «شهر خربوزه» را پیدا کرده، که هرکه هرچه بخواید، میتواند بگوید و هر کسی در هر عرصه ای که دلش خواست و هرچه در نوک قلمش راست آمد، مینویسد، بدون اینکه فکر کنند، که برادر جان: جراند تخته مشق نیستند و «کار بوزینه نیست نجاری».

من درین رشته که رشته زبان و خصوصاً زبان فارسی دریست، گاهگاهی قلم زده و به زعم خود، مطابق بقواعد و اساسات "زبان شناسی جدید" نظراتم را تقدیم کرده ام. دو سال پیش نیز نزاعی بر سر این موضوع برخاست، که بنده در شماره ۵۶۷ امید مضمون "جدال بر سر کلمات" را تقدیم کرد. سال گذشته موضوع باز گُل کرد و من مقاله ("افغان"، "افغانی"، "افغانستانی") را در دو بخش نوشتم که اولاً در شماره های ۶۴۲ و ۶۴۳ امید نشر گردید و سپس به اینترنت سر کشید و بسا جراند افغانی اروپا و امریکا، اقتباسش کردند. من در هر دو مقاله با استفاده از اساسات "زبانشناسی مدرن"، که عمری بیشتر از شست سال ندارد و با استفاده از نظریات استادان برجسته زبان فارسی، مطالبی را عرضه کردم. تا جایی که برایم معلوم گردید، کسی از نویسندگان، در هیچ جریده و نشریه ای، در رد موضوعات زبانشناسانه این دو مضمون و آنچه به ادب دری ارتباط میگیرد، چیزی ننوشت. گویا چیزهایی که درین عرصه در این دو مقاله، عرضه گردیده بود، خاموشانه پذیرفته شد. کاش عزیزانی که خود را درگیر جنجال اخیر ساخته اند، نیز این دو نوشته را میخواندند و اگر خوانده بودند، محتوایش را بحافظه میسپردند؛ نه اعصاب خود را خراب می ساختند و نه خاطر دیگران را مکدر.

با وجودی که دل نمیخواهد، باز رول "حسن عمکش" را بازی کرده و نکاتی را در زمینه تقدیم میکنم. امیدوارم، که هم مورد توجه جوانب متنازع قرار بگیرد و نیز به نظر قشر وسیع خوانندگان علاقه مند برسد.

آقای کوشان در نوشته خود لغاتی را مثال گونه ذکر کرده اند، که گوئی مورد انتقاد جناب رحیم عزیز و خانم ملالی جان نظام بوده است؛ از قبیل "آموزگار"، "واکنش"، "دانشگاه"، "کاربرد" و غیره.

لغاتی که بگفته شادیه جان از "بیرون مرزها" وارد دری افغانستان میگردند، بچند گونه اند:

۱ - لغات اصیل و ناب فارسی که در کلام قدما بکار برده شده و با وجودی که غالباً متروک گردیده اند، بعضاً در نوشته های ایرانیان سراغ می گردد. چنین کلمات زیبا را من هم خوش دارم در نوشته هایم بگنجانم. مثلاً کلمه "دیده بان" در عوض "ناظر، مترصد، مراقب" که در کلام فردوسی هم زیاد بکار رفته و من آنرا باقتفاء از شهنامه، ضمن گزارش داستان رزم کبک کُهاد با رستم زال، در مقاله "افغان"، "افغانی"، "افغانستانی" بکار بردم. در فارسی ایران این لغت زیبا زیاد استعمال میگردد، حتی ترکیبیات آن از قبیل "برج دیده بانی" را نیز بکار می بندند، که بحساب ما "برج ترصد" شود. "سازمان دیده بان حقوق بشر" ترجمه خوبی از Human Rights Watch است، گرچه ترجمه دقیق تر "سازمان مراقبت حقوق بشر" یا "سازمان مراقب حقوق بشر" است.

۲ لغات نو و کاغذ پیچ، که جدیداً در ایران ابداع شده اند و این هم انواعی دارد.

لغاتی که مطابق قواعد زبان درست شده و خوش ساخت و خوش آهنگ اند و گوش اهل زبان را نوازش میدهند. با دریغ باید گفت، که تعداد چنین لغات چندان زیاد نیست.

لغاتی که از چنانته نویسندگان ناقابل و بی مهارت و ناوارد در ادب و دستور زبان، برون آمده اند. تعداد این لغات بسیار زیاد است و ورود آنها نه تنها دری ملک ما را غنی نمیسازد، بلکه آنرا به ابتذال هم میکشاند. چون چنین لغات علی الاکثر در بدل

لغات و کلمات زیبای مروج دری افغانستان بکار میروند. من در نوشته هایم همیشه روی این گونه لغات بدقول و هروره، انگشت گذاشته ام.

اینک میرویم ولغات مثال داده شده در مقاله جناب کوشان را، یکایک بررسی میکنیم:

"کاربرد" که اصلاً مخفف "بکاربرد" است و آن به نوبه خود اسم مصدر و یا مصدر مُرَحَّم (مخفف) از "بکاربردن" میباشد، در فارسی ایران فراوان به کار میروند. این لغت که ساخت پسندیده دارد و به جای کلمه عربی "استعمال" بکار گرفته میشود، در فارسی ما هم رایج گشته و خوب است که رایج گشته.

"دانشگاه" لغت نیست، بدیع، خوش ساخت و زیبا که در ایران به جای کلمات "یونیورستی" انگلیسی و "یونیورسیتیه" فرانسوی وضع گردیده. در وطن ما تقریباً در عین زمان، کلمه "پوهنتون" را بجای این دو کلمه فرنگی، وضع کردند و در چلند انداختند. تا شست هفتاد سال پیش در هر دو مملکت، در عوض این دو اصطلاح نو ساخت، کلمات "دارالفنون" و "دارالعلوم" که هر دو عربیست، بکار می رفت. اعراب اما کلمه "جامعه" را در زمینه استعمال کنند، چنانکه گویند "جامعه الازهر" - معمول "جامع ازهر" - که در قاهره قرار دارد و از مراکز بزرگ علمی جهان اسلام است. در ایران فرهنگستان زبان را دایر ساختند، که بسا لغات زیبا و خوش آهنگ، ساخته و پرداخته آنست. در افغانستان بنا بر سیاست دولت های وقت، یک سلسله لغات را که در پشتو تولنه وضع گردیده بود، وارد دفتر و دیوان کشور ساختند. این لغات، که اکثری تحت نظر علمای ماهر و زبانشناس پشتو تولنه ساخته شده بودند، وارد فارسی دری هم گردیدند. صرف نظر از اینکه آیا این کار دولتها در آن زمان درست بود، یانه - چون روی سیاست بسیار نازک است و به یک سیلی چندین روی افکار میشود - باید اعتراف نمائیم که تعداد زیاد این لغات بهر ترتیبی که وارد دری گشته، امروز مورد استعمال اند و هر افغانی که آنرا بشنود، مدلولش را درک میکند. کلمه زیبا، پرتمکین و خوش آهنگ "پوهنتون" ازین قبیل است. بعض کسان پا میفشارند و بلکه دو پا را در یک موزه میکنند، که هر لغت باید هرو مرو "بار معنائی" (با پای مجهول) داشته باشد، تا به مجرد شنیده شدن، معنایش مجسم گردد. چنین استدلال را بسیار میشنومیم، اما پای این استدلال چوبین است و بگفته خداوندگار بلخ، سخت بی تمکین. اکثریت مردم ما معنای "دانشگاه" را نمی فهمند، همان قسمی که معنای لغوی "پوهنتون" را نیز در نمی یابند. اینقدر هست که کلمه "پوهنتون" معلوم خاص و عام ماست و هر هموطن ما که آنرا بشنود، به مدلولش پی میبرد. ولی کلمه "دانشگاه" در ملک ما تداول عام ندارد، و نزد اکثریت مطلق مردم ما نامأنوس و نامفهوم است.

گپ از "بار معنائی" (با پای معروف) رفت و اینکه هر کلمه ای باید "بار معنائی" (پای مجهول) را حمل کند، در غیر آن نشاید نام کلمه را بر آن نهاد. این ادعاء در مورد اکثریت کلمات، و خصوصاً کلماتی که از زبانهای دیگر، وارد زبانی می گردد، صادق نیست. درست اینست که بگوئیم، هر لغت باید مدلولی داشته باشد و "مدلول" چیزبست که لغت به آن دلالت میکند. ما هزاران لغت خارجی را روزمره استعمال میکنیم، بدون آنکه معنای دقیقشان را بدانیم. کلماتی چون موتر، تلفون، تلگراف، سرویس، کمپیوتر، رادیو، تلویزیون، درایور، کلینر، لفت، پتنوس (اصلاً "پدُنُس" یعنی زیرگیر یا زیربردار)، چاپینک (اصلاً "چَینیک" یعنی چایدانی یا چایگیر)، "سماوار" (اصلاً سَمُو وَر - یعنی خودجوش)، و غیره و غیره را هر روزه بکار میبریم، ولی بسیار کم اند، کسانی - حتی از باسوادان خوب ما - که معنای واقعی این کلمات معمول و پیش پا افتاده را، بدانند. مگر اقشار گسترده مردم ما - بشمول باسوادان - معنای دقیق کلمات عربی را که در فارسی به شاخی باد می شوند، می دانند؟؟؟؟ جواب "نی" است و صد بار "نی"!!!! پس وقتی که اکثریت اهل زبان، معنای دقیق لغات را ندانند، قصه "بار معنی" مفت میشود. زبان مال مردم است و نه فقط ابزار افهام و تفهیم نخبگان.

"آموزگار" صفت فاعلی از مصدر "آمُوختن" است که در هیئت صیغه مبالغه بکار رود. این لغت از زمانهای بسیار قدیم در فارسی دری متداول بوده و تا امروز هم، در کتابت و لفظ قلم استعمال میگردد. رودکی سمرقندی، که بحق «استاد و پدر شعرای زبان فارسی» خوانده شده، فرموده:

هر که نامخت از گذشت روزگار

نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

با وجودی که کلمه "آموزگار" خیلی فصیح و زیباست، در زبان گفتار ما - که معیار هم هموست - رایج نیست. در زبانشناسی معاصر، زبان گفتار را ملاک قرار میدهند، نه زبان تحریر را. نباید ناگفته گذاشت، که در زبان ادبی، میتوان لغات ثقیل و دیرهضم را بکار برد. اما در زبان گفتار و در زبان رادیو و تلویزیون و اخبار، باید کلماتی استعمال گردند، که سهل الهضم باشند و هر که آنها بشنود و بخواند، معنایش را بدون اشکال درک کند. چون در افهام و تفهیم محاوروی و مطبوعاتی، خبر و محتوای خبر مهم است، نه شکل ادبی آن. اگر کسی در چنین موارد، لغات نامأنوس و ثقیل را بکار گیرد، شنونده و خواننده مطلب را درک کرده نمیتواند و گویا "افهام و تفهیم" که هدف اصلی و غایه نهائیت، ناممکن میگردد.

بر عکس کلمه "معلم" که در زبان عوام ما "مالم" تلفظ گردد و اصلاً عربیست، نزد که و مه و دانی و عالی و دانا و کمدان - نمیگویم "نادان" - ما، معلوم و مفهوم میباشد، و بمجرد شنیدن، به مدلولش پی میبریم.

"واگش" که نقطه مقابل "گش" گردد و مفهوم "عکس العمل" از آن گرفته شود، لغت‌نویس تقاطعی که خلاف قاعده عام دستور زبان بنیاد گردیده؛ با وجودی که در ایران زیاد بکار میرود و با وجودی که در فرهنگ های مُدَوْن در ایران سراغ میگردد. لغاتی از قبیل «جهش، گش، دوش، پرش، گش، گشش، زوش و غیره» در دستور زبان زیر نام «اسم مصدر» می آیند. چنین اسم مصدر معمولاً از «ریشه امر» با اضافه کردن «ش» ماقبل مکسور، ساخته میشود. چنانکه: آموختن - آموز - آموزش؛ دودیدن - دو - دوش؛ کردن - کن - گش؛ پریدن - پر - پرش؛ جستن - جه - (به های ملفوظ) - جهش؛ کشیدن - کش - گشش؛ گشتن - گش - گشش؛ گرفتن - گیر - گیرش؛ بستن - بند - بندش؛ نواختن - نواز - نوازش؛ دیدن - بین - بینش؛ گرائیدن - گرا - گرایش و غیره و غیره.

این نوع اسم مصدر "سماعی" است، یعنی از همه مصادر ساخته و شنیده نشده. پس از هر مصدری نتوان چنین اسم مصدر ساخت. برای تشریح و تحلیل بهتر موضوع، چند ترکیب ناباب دیگر این سخن را نیز از نظر میگذرانیم و چُندک هائی از پشت و پهلویشان میگیریم: کلمه "خوانش" را که گویا اسم مصدر "خواندن" شناخته شده و احتمالاً ساخته دری افغانستان است، مد نظر می گیریم. قسمی که گفتیم، اسم مصدر "شینی" سماعی است و نمیتواند از هر مصدری ساخته شود. کلمه "خوانش" که چند صباحیست بر زبان بعض هموطنان ما جاری شده، علاوه از آنکه بدساخت و بدآهنگ است، در ادبیات دری و در کلام قدما هم دیده نشده و بهتر است که از استعمالش پرهیز گردد. چون مصدر "خواندن" از ابتدای زبان دری موجود و معمول بوده، اگر متقدمان نظم و نثر ما جایز و لازم میدانستند، حتماً "خوانش" را از آن بدر آورده و بکار میبردند؛ لا اقل در معنای که امروز کم و بیش تداول می یابد. عوض جمله ناصحیح "شعری را به خوانش گرفت." بمراتب سلیس تر و فصیح تر است، که بگوئیم "شعری را خواند." و یا "به خواندن شعری پرداخت"، خیر و خلاص.

گرچه کلمه "خوانش" را، بعضاً در نوشته های نویسندگان براننده نیز مییابیم - ولو در معنای دیگری - از جمله در مقاله خیلی جالب و علمی جناب غلام جیلانی داوری، در شماره ۸۴ ماهنامه باتمکین "مردم افغانستان" و یا در کتاب پر ارزش "تاریخ خط و نوشته های کهن افغانستان"، اثر علامه مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی، چاپ ۱۳۵۰ انجمن تاریخ و ادب افغانستان اکادمی. هم آقای داوری و نیز مرحوم حبیبی کلمه "خوانش" را در ارتباط با کتیبه های باستانی و به معنای "ترتیب خواندن و یا دریافت معنی از متنی مبهم" بکار برده اند. اما استعمال یک کلمه یا عبارت فقط در کلام مکتوب امروزی، نمیتواند دلیل بر درست بودن آن کلمه و عبارت باشد. چون فقط زبان گفتار و یا مُتُون قدیم و مُتَوْن ادب دریست، که محک درست بودن کلمات و عبارات را بدست ما میدهد.

وقتی درین عرصه قدم می‌زنیم، بد نیست چند عدد اسمای مصدر بدقواره و بی‌اندام دیگر ساخت ایران را نیز از نظر بگذرانیم، که از تعصبکدهٔ سره‌نویسان آن سامان، سرچشمه گرفته و یا که به دست اشخاص ناوارد و نامسلط بر زبان فارسی، ساخته شده اند. اینان گوئی لغت نمی‌سازند، بلکه لغت می‌تراشند :

"تنش" در عوض "تشنج"، "آیش" در عوض اصطلاح کیمیای "هایدرولایز Hydrolysis"، "گرانش" در عوض "تقل، قوه جاذبه"، "زایش" بجای "تولید"، "زایش و بالش" بجای "نشو و نمو یا نشو و نما"، "یونش" به جای اصطلاح فزیک "آینزیشن" یا یونیزاسیون "Ionisation"، "آفرش" در عوض "آفرینش"، "چالش" در عوض لغت انگلیسی "چلنج"، "گرمایش" در عوض "حرارت"، "همایش" بجای لغت فرنگی "کانفرانس". اکثر این ده "اسم مصدر" نام نهاد، نه تنها بی‌اندام و بد‌نمای اند، بلکه خلاف دستور زبان فارسی ساخته شده اند و استعمالشان، حکم سیلی و چپات محکمی را دارد، که به روی نازنین ادب دری نواخته میشود. ازین جمله چند تائیش را که لااقل بینی خمیری دارند، از نظر میگذرانیم و بقیه را می‌گذاریم کنار، که به تحلیل نمی‌ارزند.

"تنش" که مُعادل لغت انگلیسی و بجای لغت عربی "تشنج" بکار گمارده میشود، در ایران استعمال گسترده دارد و به دری افغانستان نیز سرایت کرده. امروز کمتر اخبار سیاسی - نظامی را می‌یابیم که این لغت در آن بکار نرفته باشد. "تنش" که ظاهراً از ریشهٔ امر مصدر "تنیدن" برخاسته، با وجودی که ساخت صرفی آن درست است، محمول معنایی مطابق با مصدر را ندارد. "تنیدن" در معنای "بافتن و تابیدن" است، که با "تشنج" هیچ ارتباط معنایی ندارد. وقتی که چنین است، پس "تنش" نباید در عوض "تشنج" بکار رود. اگر "تنش" را حالت تحریف شدهٔ "تشن" - یعنی با حذف نون - فرض کنیم، باز دردی را دوا نمیکند و این عذریست، بدتر از گناه.

"چالش" هم در فارسی وجود داشته و هم از ترکی وارد فارسی گردیده. ازینرو معانی متعدد و مختلف دارد. آنچه را در فارسی ایران میخواهند ازین لغت استنباط کنند، مترتب است بر "چالش" ترکی، که در معنای "جنگ و زد و خورد و مبارزه" است (فرهنگ معین). در آثار قدما "چالش" در معنای "جنگ" بسیار بکار رفته، چنانکه نظامی گنجه‌ئی فرموده:

بفرمود شه تا دلیران روم

نمایند چالش در آن مرز و بوم

و شیخ اجل سعدی فرماید:

بیا تا درین شیوه چالش کنیم

سر خصم را سنگ بالش کنیم

مأخوذ از صفحهٔ ۱۴۵ فرهنگ "غلط‌نویسیم" اثر ابوالحسن نجفی، چاپ هفتم، مرکز چاپ دانشگاهی) پس چالش درین معنی اسم مصدر فارسی نیست. این لغت اما در معنای امروزی و بجای کلمهٔ "چلنج challenge" انگلیسی، لغت‌یست با مدلول بدیع. چون "چلنج" معنای "به جنگ و به مبارزه طلبیدن" را می‌دهد، نمی‌توان از "چالش"، که خود "جنگ" است، چنین مفهومی را بیرون آورد و بهتر است که از استعمالش صرف نظر کرد. "همایش" ترکیبست بی‌یال و بی‌دم. اگر این لغت را اسم مصدر فرض کنیم، مصدرش "هم آمدن" میشود. اما چنین مصدری نه تنها بی‌معناست، که سابقهٔ استعمال در کلام بزرگان هم ندارد (باید گفت، که یکی از معیار هائی که برای سنجش صحت و سقم کلمات و گفتار بکار می‌رود، همانا کلام بزرگان ادب و قدما (جلیل القدر ماست). البته "به هم آمدن" و یا "باهم آمدن" لغات با

معنایند، که اسم مصدر شان باید "به هم آیش" و "با هم آیش" شود و نه "همایش". این ترکیب اشکالات دیگری هم دارد و چه خوبست که از استعمال آن پرهیز گردد و بجایش لغت جهانی "کانفرانس" به کار رود.

- "توانش" و "یابش" نیز از کلمات دیگر این کتگوریست، که از "توانستن" و "یافتن" ساخته شده و در بعض آثار ایرانیان بچشم میخورد. اگر در عوض این دو ترکیب نامأنوس و بی مزه، کلمات "توان، توانائی" و خود مصدر "یافتن" استعمال گردد، بمراتب خوش آیند تر می افتد و پسندیده تر .

اما برگردیم به کلمه "واکنش" که مقصد همو بود و مارا به این حاشیه روی کشانید، حاشیه رویی که خالی از سود نبود.

اگر قرار باشد که مصدر کلمه "واکنش" را بیابیم، به "واکردن" میرسیم. یعنی که کلمه "واکنش" باید از مصدر "واکردن" ساخته شده باشد. اما "واکردن" در معنای "باز کردن و کشودن" است، که مقابل "بستن و بسته کردن" بکار رود. چنانکه گویند: "گره دست را بدندان وا مکن". می بینیم که بین "واکردن" و "واکنش" فاصله معنایی از زمین تا آسمان است .

یک نکته دیگر می ماند، که نگفتنش این بحث را ناکامل می دارد. تا جایی که بر بنده معلوم گردیده، اسم مصدر شینی، از مصادر بسیط ساخته میشود، اما «واکردن» مصدریست مرکب، نه بسیط.

از طرف دیگر کلماتی از قبیل "ستدن - واستدن"، "گرفتن - واگرفتن"، "گذاشتن - واگذاشتن"، "کوفتن - واگوفتن"، "بستن - وابستن"، "پردن - واپردن"، "رهیدن - وارهدن" و غیره بحیث لغات مقابل و متضاد هم استعمال میگردند (پیشوند "وا" درین حالات وظیفه re را مثلاً در لغت reaction انگلیسی دارد). اما "واکردن" به هیچ وجهی متضاد و مقابل "کردن" بوده نمیتواند، چون چنین استعمال تاکنون شنیده نشده، یعنی که "قاعده سماعی" چنین حکمی را نمیکند.

در «دستور زبان فارسی» تألیف داکتر حسن انوری و داکتر حسن احمدی گیوی، در زمینه چنین آمده: «... و کلمه "واکنش" که با افزودن پیشوند "وا" به اسم مصدر "کنش" پدید آمده است، از حیث معنی، ربطی به مصدر خود "واکردن" ندارد، بلکه به معنی "عکس العمل" متضاد "کنش" است. (صفحه ۱۰۹ جلد دوم، ویرایش دوم، چاپ هفدهم ۱۳۷۸، چاپ چاپخانه ستاره، قم).

جمله «... از حیث معنی، ربطی به مصدر خود "واکردن" ندارد...» میرساند، که مؤلفان کتاب بر گفته خود هم، یقین ندارند. گوئی موجدان ترکیب "واکنش" در هنگام ابداع این لغت، مصدرش "واکردن" را فراموش کرده بودند و متوجه نبودند، که «اسم مصدر» باید با مصدر خود، هموائی معنایی داشته باشد .

اینکه جناب کوشان فرموده اند، که از سر تا پای کلمه "عکس العمل" عربیت و بیگانگی میبازد، درست نیست، چون چنین ادعائی مُسلّمات و بدیهیات را نادیده می گیرد. از تعاملات مُسَلّم و بدیهی در هر زبانی، یکی اینست که هر لغت بیگانه و خارجی، همینکه وارد یک زبان گردید و در زبان عام و خاص جاری و ساری و طاری شد، و گویا ویژه اقامت دایمی - و بحساب امریکا گرین کارد green card - را در همان زبان بدست آورد، دیگر نمیتوان بیگانه اش تلقی کرد. درست است که کلمه "عکس العمل" از دو لغت عربی "عکس" و "عمل" و با قاعده صرف عربی ساخته شده، اما این لغت - و هزاران لغت هم سلبک آن - آنقدر در زبان فارسی دخیل اند و آنقدر ورد زبان و قلم فارسی زبانان گردیده اند، که دیگر نشاید بیگانه شان خواند.

داد و ستد و معامله و مبادله بین زبانها چیز نیست، واقعاً اجتناب نپذیر، خصوصاً در دنیائی که حکم قریه و دهکده ای را به خود گرفته و در حال جهانی شدن است. وسایل مخابرات، ارتباطات و افهام و تفهیم جدید - از رادیو و تلویزیون و تلفون و بیسیم گرفته تا کمپیوتر و انترنت - کران تا کران جهان را در آن واحد بهم گره می زند و انسانهای سراسر کره زمین را باهم پیوند می دهد. در دنیای کنونی، هیچ کشوری جدا از جهان زیسته نمیتواند و مجبور است در ارتباط دائم با دیگران بماند. از همین خاطر است، که امروز نه زبان صاف و خالص سراغ شده میتواند و نه فرهنگ صاف و خالص. و اگر چنین چیزی میسر باشد، فقط در بین انسانان جنگلی و آنانیست، که صرف با خود بوده اند و از دنیا و مافیها، منزوی افتاده اند .

اگر قرار باشد که کلمات عربی را به گناه عربی الاصل بودن و لغت های دیگر خارجی را، به جرم خارجی بودن، از زبان فارسی بزدا کنیم، زبان شیرین و با تمکین فارسی کاملاً فلج میگردد؛ هم در گفتار و نیز در تحریر. تعصب ورزیدن با کلماتی که

از زبانهای دیگر وارد یک زبان میگردند، نه تنها بیهوده و ناکارساز است، که گناه هم هست، چون با این کار تیشه به ریشه زبان خود و وسیلتاً به ریشه فرهنگ و علوم و ... خود میزنیم .

چون سرزمینهای پس مانده و باصطلاح جهان سوم، خود واجد علوم و تکنالوژی مدرن نیستند، مجبورند که آنچه خود ندارند، از بیگانه تمنی کنند. پس راه دیگری نمیماند، جز اینکه ضروریات خود را از جهان پیشرفته بگیریم و کتب علمی را از زبانهای فرنگی ترجمه کنیم. لغات خارجی که مستقیماً و یا با اثر ترجمه و خصوصاً ترجمه باللفظ از زبان های فرنگی وارد زبان ما گردیده اند، آنقدر طیف وسیع دارند، که بدون آنها کار ما زار میگردد. همان قسمی که با ورود دین مبارک اسلام، کلمات عربی زبان ما را درنوردید و زیر نفوذ آورد، به همان پیمانها و نه کمتر از آن، لغاتی را امروز بکار میبریم که مستقیماً یا غیر مستقیم از جهان باصطلاح متمدن وارد زبان ما گردیده؛ و نه تنها وارد زبان ما. درین قسمت بیشتر ازین پیش نمبروم، چون بحث در زمینه حوصله بسیار و صفحات بیشمار را ایجاب میکند. اگر وقتی میسر گشت، در زمینه مقاله مستقل و مفصلی تقدیم خواهد شد.

شاید کسی بگوید، که معروفی تعصب ورزیدن با لغات بیگانه را ناروا میشمرد و در عین زمان موعظه میکند که لغات خاص فارسی ایران را، که برای فارسی زبانان بیگانه بوده نمیتواند، نباید بکار ببریم!!! در جواب باید بگویم، که موعظه من بدرجه اول مبارزه با کلمات نادرست است، از هر کجا که برخاسته باشد، فارسی باشد یا غیر فارسی، فارسی ایران باشد و یا فارسی افغانستان . از سوی دیگر در قلمرو هر زبان، هر کُتله مردمی، علاوه از لغات عام، کلمات خاص و مربوط خود را هم دارد. افغانستان و ایران و تاجیکستان علاوه ازین که لغات عام زبان فارسی را استعمال میکنند، لغات مخصوص خود را نیز بکار میبرند. لغات خاص هر منطقه، فقط برای مردم همان منطقه مأنوس و مفهوم اند، در حالی که مناطق دیگر آنها را نمیشناسند. یعنی اصطلاحات یک منطقه اگر برای خود منطقه مأنوس است، در مناطق دیگر نامأنوس شمرده میشود. اگر ما اصطلاحات و لغات خاص ایران و تاجیکستان را بکار ببریم، مردم نه تنها آن لغات را درک نمکنند، بلکه گپ ما را نیز نمی فهمند و این امر هدف و غایه زبان را که همانا «افهام و تفهیم» است، پشت پا میزند. از همین سبب، ورود اصطلاحات خاص فارسی ایران را در دری ملک ما، نه تنها بی مورد میدانم، بلکه آنرا ضربه ای به چهره و جبه و زیبای دری خود هم می انگارم .

شاذیه جان مینویسد : «باید تذکر داد که بعد از لشکرکشی اعراب در سرزمین ایران (کدام ایران؟؟؟) و خراسان زمین (افغانستان امروزی) تعدادی از کلمات دلنشین دری از ادبیات ما دور شده و جای خود را به کلمات عربی تهی کرده اند. این لغات شیوا و واژه های نازنین دری اینک دوباره و آهسته آهسته از بیرون مرزها به صفحات ادبیات کشور ما بر میگردند و راه خود را باز میکنند»....

این ادعاء آنقدر آشفته است، که در ردش باید رساله ای نوشت. بعضی ایرانیان سره ساز و سره نویس لغت تراش، که تعصبات مختلف خود را زیر نام «سره سازی و سره نویسی» پنهان میکنند، نیز نظیر این موضوع را بار بار بر زبان می آرند، ولو با فارمولبندی های دیگر و لااقل بشکل «دروغی که به راست شباهت دارد.» شاذیه جان ما اما همین دیپلوماسی را نیز از نظر دور میدارد و گپی میزند، که آثار حقیقت را در آن، با دور بین و ذره بین باید جست. پیش از تبصره کردن بر فرموده خانم گردیزی، لازم می افتد که سخنی چند در مورد زاده شدن زبان دری، گفته شود.

پایان بخش اول قسمت ۴۶



تذکر: هرگاه خواننده محترم متمایل باشد که قسمتهای قبلی "افغانستان گلستان اقوام" و مطالب دیگر این نویسنده (ولی احمد نوری) را هم مطالعه کنند، با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، در صفحه مقالات میتوانند به فهرست "آرشیف" وی رهنمائی شوند.